

مسائل مربوط به اتمام حجت وعذره . همل

مختصر کتاب

العذرُ بالجهلِ
وقيامُ الحجةِ

تأليف

عبد المنعم مصطفى حلیمہ "أبو بصیر"

فهرست

موضوع	صفحه
اهل فتره	۳
حال کسی که معذور به جهل است	۷
قدر و اندازه ای که حجت بر کافر اقامه می شود	۱۲
حالتی که در آن عذر به جهل سودی ندارد	۱۵
مواقع و حالاتی که در آن مسلمان معذور به جهل است	۳۰
اقوال اهل علم درباره ی مسلمان معذور به جهل	۳۵
شبهه ی فهم اقامه حجت	۳۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إن الحمد لله نحمده و نستعينه ونستغفره، ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له، ومن يضلل فلا هادي له.

وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله.

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ ﴾ آل

عمران: ١٠٢ .

﴿ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ﴾

النساء: ١ .

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا . يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴾ الأحزاب: ٧٠ — ٧١ .

أمّا بعد: فإن أصدق الحديث كتابُ الله، وخير الهدي هدي محمد ﷺ، وشرّ الأمور محدثاتها، وكلّ محدثة بدعة، وكل بدعة ضلالة، وكل ضلالة في النار.

اللهم ربّ جبريل وميكائيل، وإسرافيل، فاطر السماوات والأرض، عالم الغيب والشهادة، أنت تحكم بين عبادك فيما كانوا فيه يختلفون، اهدنا لما اختلف فيه من الحق بإذنك، إنك تهدي من تشاء إلى صراط مستقيم.

وبعد:

أهل فتره

أهل فتره کسانی هستند که انذار و دعوت پیامبران به آنها نرسیده باشد. أهل فتره بردو قسم هستند: ۱- قسمی که فتره شان از روی إنقطاع و نفرستادن پیامبران برای آنهاست، و طول زمان بین آنها و پیامبرانی که به سوی مردم قبل از آنها فرستاده شده بودند می باشد، اما هشدار پیامبران به آنها رسیده و چنین افرادی معذور به جهل نیستند. ۲- قسمی که فتره شان از نظر عدم رسیدن هشدار و پیام پیامبران به آنهاست؛ پس چنین کسانی حتی اگر بین آنها و فرستادن پیامبران فاصله زمانی کوتاهی باشد، معذور به جهل هستند. بنابراین وجه اعتبار درباره اهل فتره ای که معذور به جهل است عدم رسیدن پیام پیامبران است نه طول زمان فتره بین پیامبری با پیامبر دیگر.

شکی نیست آنهاى که قبل از بعثت پیامبر ﷺ زیسته اند، از أهل فتره به شمار می روند؛ آنگونه که خداوند می فرماید: ﴿بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ﴾ [سجده: ۳]. ترجمه: «بلکه آن (قرآن) حق و از جانب پروردگارت است تا اینکه قومی را بیم دهد که پیش از تو بیم دهنده ای به سوی آنها نیامده بود؛ باشد که هدایت شوند.» و مراد از قوم، اهل فتره ی بین عیسی و محمد علیهما السلام می باشد که ابن عباس و مقاتل آنرا ذکر کرده اند [تفسیر قرطبی ۸۵/۱۴]. اما با علم به اینکه هشدار (انذار پیامبران) به آنها رسیده، آیا فطره ی آنها از جهت عدم رسیدن انذار پیامبران برایشان است یا از جهت انقطاع آمدن پیامبران؟ قول راجح که نصوص کتاب و سنت بر آن دلالت

دارد بر این است که فتره ی آنها از جهت انقطاع آمدن پیامبران برای آنهاست نه از جهت انقطاع و نرسیدن هشدار و پیام پیامبران.

همچنان که خداوند می فرماید: ﴿وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ [آل عمران: ۱۰۳]. ترجمه: «یاد کنید نعمت خدا را هنگامی که شما با هم دشمن بودید، پس خدا در دلهای شما آلفت و مهربانی انداخت و به لطف خداوند برادر یکدیگر شدید و در حالیکه بر لبه ی پرتگاه آتش بودید، شما را از آن نجات داد.» در مورد قول خداوند که می فرماید: «شما بر لبه حفره آتش بودید»، ابن عباس می فرماید: "یعنی شما بر لبه گودال جهنم قرار داشتید در حالی که بین شما و آن، فاصله ای جز مرگ نبود؛" پس خداوند شما را از آن نجات داد" یعنی به وسیله پیامبر ﷺ. "[تفسیر روح المعانی آلوسی ۲۰/۴] و امام سدی می فرماید: «کنتم علی طرف النار من مات منکم أوبق فی النار، فبعث الله محمداً ﷺ فاستنقذکم به من تلك الحفرة» [جامع البیان: ۳۶-۳۸/۴] ترجمه: "شما بر لبه آتش بودید که اگر هریک از شما در آن حال می مرد در آتش می افتاد؛ پس خداوند محمد ﷺ را روانه کرد و شما را به سبب او، از آن آتش نجات داد."

امام شافعی رحمه الله می فرماید: «فكانوا قبل إنقاذه إياهم بمحمد ﷺ، أهل كفر في تفرقهم واجتماعهم، يجمعهم أعظم الأمور: الكفر بالله، وابتداع ما لم يأذن به الله، تعالى عما يقولون علواً كبيراً، لا إله غيره، وسبحانه وبحمده رب كل شيء وخالقه، من حي منهم فكما وصف حاله حياً: عاملاً قائلاً بسخط ربه، مزداداً من معصيته، ومن مات فكما وصف قوله وعمله: صار إلى عذابه» [الرساله، مكتب دارالتراث: ص ۱۱-۱۲] ترجمه: "آنها قبل از نجاتشان به وسیله محمد ﷺ، و در تفرقه و اجتماعشان اهل

کفر بودند؛ بزرگترین مواردی را که آنها را دور هم جمع می کرد عبارت بودند از: کفر به خدا، وابتداع واحداث چیزی که خداوند به آن اجازه نداده بود. خداوند بسیار بلند مرتبه تر از آن است که آنها می گویند؛ غیر از او معبود دیگری وجود ندارد، پاک و منزّه است و هم اوست پروردگار هر چیزی. هر که از آنه در قید حیات است، حال و وصف او هم آنگونه است که خداوند توصیف کرده و او عامل و گوینده چیزی است که خشم خداوند را برانگیخته است و بر معصیت خود می افزاید؛ و هر کس از آنها می میرد، حالش همان گونه است که خداوند قول و عمل او را وصف کرده است، یعنی مسیر عذاب خداوند را در پیش گرفته است."

امام ابن کثیر در تفسیرش می فرماید: «كانوا على شفا حفرة من النار بسبب كفرهم فأنقذهم الله منها أن هداهم للإيمان» [تفسیر ابن کثیر: ۱/۳۷۹] ترجمه: " آنها به سبب کفرشان بر لبه گودال جهنم قرار داشتند؛ پس خداوند از طریق هدایتشان به راه ایمان، آنها را نجات داد."

بنابراین در می یابیم که آنها قبل از بعثت پیامبر ﷺ بر کفر قرار داشتند و در بین آنها و داخل شدن به آتش جهنم فاصله ای جز مرگ وجود نداشت؛ و این دلیل کافی است براینکه پیام و هشدار پیامبران پیشین به آنها رسیده است. زیرا هر کس که پیام پیامبران به او نرسیده باشد، داخل آتش نمی شود و فتره ی آنها از جهت انقطاع پیامبران بوده است نه از جهت رسیدن پیام پیامبران برای آنها. در سلسله احادیث صحیحه، رقم ۱۵۸ در روایت انس رضی الله عنه آمده است که: پیامبر ﷺ از کنار نخلستان بنی النجار گذر کرد و صدایی شنید و فرمودند: "لولا أن تدافنوا لدعوت الله ﷻ أن يسمعكم من عذاب القبر ما أسمعني" ترجمه: "اگر مرده ها را دفن نمی کردید، از خداوند عزوجل می خواستم که عذاب قبر را به شما بشنویاند،

همانگونه که من را از آن شنوا کرد". شیخ ناصر الدین آلبانی می فرماید: «من فوائد الحديث أن أهل الجاهلية الذين ماتوا قبل بعثته عليه الصلاة والسلام معذبون بشرکهم وکفرهم، وذلك يدل على أنهم ليسوا من أهل الفترة الذين لم تبلغهم دعوة نبي، خلافاً لما يظنه بعض المتأخرين، إذ لو كانوا كذلك لم يستحقوا العذاب لقوله تعالى: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا﴾» [السلسلة الصحيحة: ۱/۲۴۷]. ترجمه: "از جمله فوائد این حدیث آن است که همانا اهل جاهلیتی که قبل از بعثت پیامبر ﷺ مرده بودند، بسبب کفر و شرکشان مورد عذاب واقع شده اند و این دلیل است بر اینکه آنها بر خلاف آنچه بعضی از معاصرین می پندارند، از آن اهل فتره ای به شمار نمی روند که دعوت پیامبری، به آنها نرسیده است. چون در آن صورت (آن مردم جاهلیت) به دلیل این فرموده خداوند که می فرماید: «ما تا هنگامی که پیامبری نفرستیم کسی را عذاب نمی دهیم» مستحق عذاب واقع نمی شدند."

وهمچنین در حدیث مسلم، انس رضی الله عنه روایت می کند که مردی گفت: "ای رسول خدا! پدرم کجاست؟" پیامبر ﷺ: "در آتش است" پس هنگامی که آن مرد رفت، او را صدا زد و فرمود: "همانا پدر من و پدر تو در آتش جهنم می باشند." امام نووی در شرح این حدیث می فرماید: «فيه أن من مات على الكفر فهو في النار ولا تنفعه قرابة المقربين . وفيه أن من مات في الفترة على ما كانت عليه العرب من عبادة الأوثان فهو من أهل النار، وليس هذا مؤاخذه قبل بلوغ الدعوة فإن هؤلاء كانت قد بلغتهم دعوة إبراهيم وغيره من الأنبياء صلوات الله وسلامه عليهم» [شرح مسلم: ج ۷/۴۵] ترجمه: "این حدیث بر این امر دلالت می کند که هرکس بر کفر بمیرد، در آتش است و خویشاوندی هیچ کسی برایش سودی ندارد؛ و همچنین به این مطلب اشاره می کند که هرکس در زمان فتره و بر کیش اعراب که عبادت بت ها را اختیار کرده بودند مرده باشد، پس او نیز اهل آتش است و این عقاب از نوع

عقاب مربوط به قبل از رسیدن و ابلاغ دعوت پیامبران نیست؛ زیرا چنین کسانی (اهل جاهلیت) دعوت و پیام ابراهیم علیه السلام و غیر او از پیامبران به ایشان رسیده بود. "پس بنا براین، این حالتی را که ترجیح می دهیم وقرافی اجماع را بر آن نقل کرده [أضواء البیان: ۳۳۸/۲] و امام نووی نیز در شرح صحیح مسلم بر آن جزم دارد این است که: فتره ی کفار قبل از پیامبر صلی الله علیه و آله، از جهت انقطاع پیامبران است و نه از جهت انقطاع هشدار و پیام پیامبران؛ و نیز اینکه کفرشان سبب داخل شدن آنها در آتش و عذاب است. البته این قول به این معنی نیست که هیچ کس از اهل جاهلیت از اهل فتره به شمار نمی روند؛ زیرا کسانی وجود داشته اند که إنذار پیامبران به آنها نرسیده اما به خاطر اینکه چنین کسانی اندک اند، نمی توانیم بصورت علی التعین آنها مشخص کنیم. زیرا عموم آن مردم مورد ابلاغ و انذار واقع شده بودند.

حال کسی که معذور به جهل است

آن کسی که معذور به جهل است کافر به شمار نمی رود (در آخرت) بلکه از اهل فتره محسوب می شود. چنین کسی (در اینکه دین را نپذیرد) باید سه مانع داشته باشد؛ که اگر یکی از این موانع از بین رفت دیگر معذور نیست.

۱- شرط و مانع اوّل: این است که جهل او از جهت عدم رسیدن إنذار و پیام پیامبران به او باشد. هر که حالش اینگونه باشد، تا آن هنگام که إنذار و حجت پیامبران به او می رسد معذور است، به طوریکه خداوند می فرماید: ﴿وَمَا

كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا ﴿[إسراء: ۱۵] ترجمه: «ما عذاب را بر هیچ کسی نمی فرستیم تا اینکه پیامبری را برای آنها روانه نکنیم.» و نیز در جای دیگر می فرماید: ﴿قَالُوا أَوَلَمْ تَكُ تَأْتِيكُمُ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ﴾ [غافر: ۵۰] ترجمه: «(خزانه جهنم به کافران) می گویند: آیا پیامبرانتان با دلایل آشکار نزد شما نیامدند؟ (کافران) می گویند: بله (خزانه جهنم می گویند: پس فریاد بزنید. جز فریاد کافران جز در تباهی و گمراهی نیست.)» و همچنین می فرماید: ﴿ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ﴾ [الأنعام: ۱۳۱] ترجمه: «این بدان دلیل است که خداوند اهل دیاری را تا هنگامی که آنها در غفلت باشند به سبب ظلم و ستم هلاک نمی گرداند.»

در تفسیر جامع البیان امام ابن جریر می فرماید: ﴿بِظُلْمٍ﴾ یعنی به سبب شرک کسی که مشرک است و کفر کسی که کافر است از اهل آن دیار" و نیز امام طبری می فرماید: «لَمْ يَعْجَلْهُمْ بِالْعُقُوبَةِ حَتَّى يَبْعَثَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا تَنْبَهُهُمْ عَلَى حُجَجِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، وَتَنْذِرَهُمْ عَذَابَ اللَّهِ يَوْمَ مَعَادِهِمْ إِلَيْهِ، وَلَمْ يَكُنْ بِالَّذِي يَأْخُذُهُمْ غَفْلَةً، فَيَقُولُوا: مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ» [جامع البیان: ۳۷/۸]. ترجمه: "خداوند آنها را مورد عقاب و عذاب قرار نداد تا اینکه پیامبرانی را برایشان روانه کرد تا حجت خدا را به آنها ابلاغ کنند و آنها را از عذاب خداوند در روز معادشان بترسانند؛ و خداوند اینگونه نیست که ناگهان و غافلگیرانه (قبل از رساندن پیام خود به آنان توسط پیامبران) آنها را مورد عذاب قرار دهد که آنها نیز در جواب بگویند: بشارت دهنده و بیم دهنده ای نزد ما نیامد." امام ابن حزم می فرماید: «فَنَصَّ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى أَنْ النَّذَارَةَ إِنَّمَا تَلْزَمُ مَنْ بَلَغَتْهُ وَأَنَّهُ تَعَالَى لَا يَعْذِبُ أَحَدًا إِلَّا بَعْدَ إِسْأَالِ الرُّسُلِ. فَصَحَّ بِهَذَا أَنَّ مَنْ لَمْ يَبْلُغْهُ الدَّعْوَةُ إِلَّا لَا تَنْقَرُاحَ مَكَانِهِ وَإِمَّا لِقَصْرِ مَدَّتِهِ إِثْرَ مَبْعَثِ النَّبِيِّ ﷺ، فَإِنَّهُ لَا عَذَابَ عَلَيْهِ وَلَا يَلْزَمُهُ شَيْءٌ، وَهَذَا قَوْلُ جُمْهُورِ أَصْحَابِنَا» [الأصول والفروع، ص ۱۳۱]

ترجمه: "از جانب خداوند چنین مقرر شده که اِندازِ پیامبران بر کسی واقع می شود که (اِنداز) به آنها رسیده باشد، و خداوند متعال کسی را عذاب نمی دهد مگر بعد از فرستادن پیامبران. پس براین مبنا بر کسی که دعوت (پیامبران)، خواه به سبب دور افتادگی مکان او یا کوتاه بودن فاصله ی زمانی او با بعثت پیامبر ﷺ، به او نرسیده باشد عذابی نیست و چیزی بر او لازم نمی باشد و این قوال جمهور علمای ماست." در حدیثی از ابی هریره در صحیح مسلم آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «والذي نفسي محمد بيده لا يسمع بي أحد من هذه الأمة يهودي ولا نصراني ثم يموت ولم يؤمن بالذي أرسلت به إلا كان من أهل النار» ترجمه: "سوگند به کسی که جان محمد ﷺ در دست اوست، هرکس از این امت، چه یهودی چه نصرانی، نام مرا بشنود و سپس بدون ایمان آوردن به آنچه من با آن فرستاده شده ام (قرآن) بمیرد، بدون شک از اصحاب آتش می باشد." بنابراین شمار کسانی که در این زمان نام پیامبر ﷺ به گوش آنها نرسیده باشد بسیار اندک است و نمی توانیم آن را از روی تعیین مشخص کنیم.

۲- شرط و مانع دوم: این است که در شناخت دعوت و پیامِ پیامبران و آن چه به رسالت آورده اند کوتاهی نکند و تمام سعی و تلاش خود را بکارگیرد. پس اگر جهل کسی به سبب عجزی باشد که توانایی دفع آن را ندارد، چنین کسی معذور به جهل است تا آن هنگام که حجت بر او تمام شود. اما اگر جهل او نسبت به دعوت پیامبران و اِندازشان نتیجه ی سهل انگاری و تقصیر و کوتاهی از جانب او باشد و یا جهلش به سبب مانعی باشد که می تواند آن را رفع کند اما به دلیل دنیا پرستی و لذت های آن هیچ تلاشی را به کار نمی گیرد، نمونه ی چنین افرادی معذور به جهل نیستند. امام ابن حزم می فرماید: «من بلغه أن محمداً ﷺ دعا إلى أشياء ذكر أن ربه تعالى أمره بها، فواجب عليه حيث ما كان البحث عما دعا إليه. فإذا

أخبره مخبر بأنه عليه السلام أخبر بأنه رسول لزمه الإقرار، فإن لم يفعل فقد حقت عليه كلمة العذاب ولا عذر بشيء من أشغال الدنيا لمن بلغه ذلك في اشتغاله عن البحث» [الأصول والفروع: ص ١٣١ و ١٣٢] ترجمه: "هر کس بشنود که پیامبر صلی الله علیه و آله، مردم را به سوى چیزهایی فرا می خواند و می فرماید که خداوند، او (پیامبر صلی الله علیه و آله) را به آن چیزها امر کرده است، تحقیق و بحث در باره آن چیزها در هر کجا که باشد بر آن کس واجب است. و هرگاه خبر دهنده ای به او گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داده که او پیامبر خداست، بر او واجب است که اقرار کند؛ در غیر اینصورت، عذاب بر او محقق می شود و مشغول بودن به کار و بار دنیا برای کسی که آن خبر به او رسیده باشد، عذر محسوب نمی شود."

و امام ابن قیم می فرماید: « وأما العاجز عن السؤال والعلم الذي لا يتمكن من العلم بوجه فهم قسمان أيضاً: أحدهما مرید للهدى مؤثر له محب له، غير قادر عليه وعلى طلبه لعدم من يرشده، فهذا حكمه حكم أرباب الفترات ومن لم تبلغه الدعوة. الثاني: معرض لا إرادة له ولا يحدث نفسه بغير ما هو عليه. فالأول يقول: يا رب لو أعلم لك ديناً خيراً مما أنا عليه لدنت به وتركت ما أنا عليه، ولكن لا أعرف سوى ما أنا عليه ولا أقدر على غيره، فهو غاية جهدي ونهاية معرفتي. والثاني: راضٍ بما هو عليه لا يؤثر غيره عليه ولا تطلب نفسه سواه، ولا فرق عنده بين حال عجزه و قدرته، وكلاهما عاجز، وهذا لا يجب أن يلحق بالأول لما بينهما من الفرق. فالأول كمن طلب الدين في الفترة ولم يظفر به فعدل عنه بعد استفراغ الوسع في طلبه عجزاً و جهلاً، والثاني كمن لم يطلبه بل مات على شركه وإن كان لو طلبه لعجز عنه، ففرق بين عجز الطالب وعجز المعرض فتأمل هذا الموضع» [طريق المهجرتين: ص ٤١٢] ترجمه: "کسانی که از سؤال و علم عاجز هستند و نمی توانند کسب آگاهی کنند، به دو قسم تقسیم می شوند. قسم اول: اراده و قصد هدایت را دارد و آن را دوست دارد. اما به دلیل نبودن کسی که او را

راهنمایی کند قادر به فرا گیری وبدست آوردن آن نیست پس حکم چنین اشخاصی مانند حکم اهل فتره و کسانی که دعوت به آنها نرسیده است می باشد.قسم دوم:کسی که (از طلب حق)اعراض روی گردانی می کند وقصد آن را ندارد وغیر از آنچه نفشش برآن است، به خود نمی گوید.اوّلی می گوید : پروردگارا! اگر می دانستم که نزد تو دینی بهتر از آنچه که من برآن وجود دارم هست، آن دین را برمی گزیدم وآنچه را که خود برآن بودم ترک می کردم .اما غیر از آنچه که خود برآن هستم، چیز دیگری نمی دانم وقادر به شناختن غیر از آن نیستم واین نهایت تلاش وكوشش من است. ودومی حالش اینگونه است: برای آن راهی که خودش برگزیده راضی و خشنود است به غیر از آن هیچ چیز در او تاثیر نمی گذارد ونفشش غیر از آن طلب نمی کندو تفاوتی در زمان توانایی و زمان ناتوانی او(در جستجو بدست آوردن حق)وجود ندارد. بنا براین نفر اوّلی مانند کسی است که در زمان فتره قصد اختیار دین را کرده وآن را جستجو کرده است اما به آن دست نیافته است. وبه دلیل عجز وناآگاهی (ناآگاهی که امکان دفع آن نباشد)پس از بکارگیری تمام تلاش خود از راه دین منحرف شده است. اما دومی مانند کسی است که قصد اختیار دین را نکرده ودین را طلب نکرده بلکه بر شرک خود مرده باشد واگر این دین را طلب می کرد، (از بدست آوردن آن)ناتوان می بود.پس بین ناتوانی کسی که طلب دین است با کسی که از آن روی گردان است تفاوت وجود دارد.

۳- شرط ومانع سوم: این است که انسان چیزی را که هیچ دلیل وبرهانی برآن نیست بر خود تکلیف نکند.مثلاً اینکه منکر وجود خدا گردد، معبودی غیر از خدا را پرستش کند ویا اینکه(أَلْعِيَاذُ بِاللّٰهِ)ملائکه را دختران خدا بیندارد. زیرا بر انسان جاهل لازم است که در باره ی حق، تحقیق وبحث کند.همچنان در سیره ،

در باره ی زید بن عمرو بن نفیل آمده است که: «وكان قد فارق دين قومه فاعتزل الأوثان والميتة والدم والذبائح التي تذبح على الأوثان، وهي عن قتل المؤودة، وقد بادى قومه بعيب ما هم عليه. وكان يقول: يا معشر قريش، والذي نفسي زید بن عمرو بيده ما أصبح منكم أحد على دين إبراهيم غيري، ثم يقول: اللهم لو أني أعلم أي الوجوه أحب إليك عبدتك به، ولكني لا أعلمه، ثم يسجد على راحته» [مختصر السيره للشيخ عبدالله بن محمد عبدالوهاب : باب أهل فتره] ترجمه: "(زید) دين قوم خود را ترك کرده و از بت ها و مردار و خون و ذبيحه هايی که برای بت ها ذبح می شدند کناره گیری می نمود و مردم را از کشتن دختران نهی می نمود و می گفت: ای جماعت قريش! سوگند به کسی که جان زید بن عمرو به دست اوست، غير از من کسی بر دين ابراهيم نمانده است و سپس می گفت: اگر من می دانستم که چه شیوه ای نزد تو محبوب تر است ، تو را به آن شیوه عبادت می کردم . اما من آنرا نمی دانم." پس این کاری است که لازم است جاهل آنرا انجام دهد. خداوند می فرماید: ﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۱۷] ترجمه: «هر که همراه خدا معبود دیگری را بخواند که هیچ دلیلی بر آن نداشته باشد، پس حساب کار او نزد پروردگارش است. براستی کافران رستگار نمی شوند.»

قدر و اندازه ای که حجت بر کافر (اقامه) می شود

و آن حدی است که جهل کافر به سبب آن دفع می شود. پس هر کجا که فرد (کافر) تمکن و دسترسی به علم و آگاهی درباره ی آنچه پیامبران با آن فرستاده شده اند پیدا کند. عذر به جهل از او پذیرفته نمی شود و اگر کوتاهی نماید مورد

محاسبه و سرزنش قرار می گیرد. پیامبر ﷺ می فرماید: «والذي نفسي محمد بيده لا يسمع بي أحد من هذه الأمة يهودي ولا نصراني ثم يموت ولم يؤمن بالذي أرسلت به إلا كان من أهل النار» [رواه مسلم عن أبي هريره] ترجمه: "سوگند به کسی که جان محمد ﷺ در دست اوست، هرکس از این امت، چه یهودی چه نصرانی، نام مرا بشنود و سپس بدون ایمان آوردن به آنچه من با آن فرستاده شده ام (قرآن) بمیرد، بدون شک از اصحاب آتش می باشد." امام ابن حزم می فرماید: «فإنما أوجب النبي ﷺ الإيمان به على من سمع بأمره ﷺ، فكل من كان في أقاصي الجنوب والشمال والمشرق، وجزائر البحور، والمغرب، وأغفال الأرض من أهل الشرك، فسمع بذكره ﷺ ففرض عليه البحث عن حاله وإعلامه والإيمان به» [الأحكام ١١١/٥] ترجمه: "همانا پیامبر ﷺ ایمان به خودش را بر هر کس که از او با خبر شود، واجب کرده است. پس هرکس چه در نواحی دور افتاده جنوب و شمال و مشرق و جزایر دریاها و مغرب و چه از مشرکان در هر نقطه ی از دنیا که باشد و نام پیامبر ﷺ را بشنود، تحقیق و بحث در باره ی حال پیامبر ﷺ و اعلام او (دعوتش) و ایمان به او بر آن کس فرض واجب است."

و امام ابن تیمیه نیز می فرماید: «والحجة على العباد إنما تقوم بشيئين بشرط التمكن من العلم بما أنزل الله، والقدرة على العمل به، فأما العاجز عن العلم كالجنون أو العاجز عن العمل فلا أمر عليه ولا نهي، وإذا انقطع العلم ببعض الدين أو حصل العجز عن بعضه، كان ذلك في حق العاجز عن العلم أو العمل بقوله كمن انقطع عن العلم بجميع الدين أو عجز عن جميعه كالجنون مثلاً.

كما أن الداخل في الإسلام لا يمكن حين دخوله أن يلحق جميع شرائعه ويؤمر بها كلها، وكذلك التائب من الذنوب، والمتعلم والمسترشد، لا يمكن في أول الأمر أن يؤمر بجميع الدين ويذكر له جميع العلم، فإنه لا يطبق ذلك وإذا لم يطقه لم يكن واجباً عليه في

هذه الحال، وإذا لم يكن واجباً لم يكن للعالم والأمر أن يوجبه جميعه ابتداء، بل يعفو عن الأمر والنهي بما لا يمكن علمه وعمله إلى وقت الإمكان، كما عفى الرسول عنه إلى وقت بيانه، ولا يكون ذلك من باب إقرار المحرمات وترك الأمر بالواجبات لأن الوجوب والتحريم مشروط بإمكان العلم والعمل، فإن العجز مسقط للأمر والنهي وإن كان واجباً في الأصل» [مجموع الفتاوى: ج ٢٠/ ٥٩-٦٠]. ترجمه: "إتمام حجت بر بندگان خدا به دو شرط اقامه می شود: ۱- توانایی ودسترسی به علم وآگاهی در باره ی آنچه خداوند نازل کرده است. ۲- قدرت وتوانای بر عمل آن. پس کسی که از دسترسی به علم وآگاهی (درباره ی آن) عاجز باشد مانند دیوانه ونیز کسی که از عمل کردن به آن ناتوان باشد، پس امر ونهی برچنین کسانی نمی باشد؛ وهنگامی که علم نسبت به بعضی از اموردین قطع شود ویا عجز به بعضی از امور دین حاصل گردد، کسی که از علم وعمل به دین ناتوان است نیز همانند کسی که از آگاهی نسبت به تمامی امور دین محروم بوده ویا از تمام امور دین عاجز گشته است. همانگونه که اگر کسی وارد اسلام شود، در حین وارد شدن به اسلام امکان ندارد که تمام شرائع اسلام به او إلقاء گردد یا به تمام امور دین امر شود. وهمانطور که توبه کننده از گناهان وطلب ومسترشد امکان ندارد که در اوّل مرتبه به تمام امور دین دستور داده شود یا تمام علوم به اوتدریس شود، زیرا توان آنرا ندارد. در نتیجه در این حال (آن موارد) بر آنها واجب نیست. بنابراین دیگر برای علم وامرجایز نیست که (در آن حال) تمام موارد را برآن تحمیل کند. بلکه بهتر است تا وقت امکان، از امر ونهی در مورد چیزهایی که امکان علم وعمل به آنها وجود ندارد چشم پوشی کند. همانگونه که پیامبر ﷺ تا هنگام بیان (آن مورد) از آنها چشم پوشی کرد. واین حالت از باب اقرار کردن به محرمات وترک واجبات به شمار نمی رود. زیرا واجب بودن وتحريم، مشروط هستند به شرط امکان علم

و عمل و عاجز و ناتوانی ساقط کننده ی امر و نهی هستند اگر چه در اصل واجب باشد. "

حالاتی که در آن (عذرب) جهل (جاهل بودن) بیج سودی ندارد

چند حالت وجود دارند که جاهل بودن به سبب آنها نفعی ندارد؛ اگر چه جهل انسان به سبب یکی از آنها باشد!!

۱- حالت اول: إعراض و روی گردانی از طلب علم شرعی: هر کس که جهل او نسبت به انذار پیامبران، به سبب اعراض از علم (علمی که فرا گرفتن آن بر هر فردی واجب است؛ از قبیل توحید و شرک و نواقض ایمان) باشد. چنین جهلی نفعی برای شخص ندارد و او را در معرض محاسبه و مؤاخذه قرار می دهد. خداوند می فرماید: ﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ بَايَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ﴾ [الأنعام: ۱۵۷] ترجمه: «چه کسی ظالم تر است از آن کسی که آیات خدا را تکذیب می کند و از آن روی می گرداند. ما کسانی را که از آیات ما روی می گردانند، به سبب روی گردانیشان به عذاب بدی گرفتار می کنیم.» ﴿صَدَفَ عَنْهَا﴾ یعنی "أعرض عنها" به معنی «از آن روی می گرداند» که ابن عباس و مجاهد و قتاده این معنی را ذکر کرده اند. امام ابن جریر در تفسیرش می فرماید: «سَيِيبُ اللَّهِ الَّذِي يَعْرُضُونَ عَنْ آيَاتِهِ وَحُجْجِهِ وَلَا يَتَذَكَّرُونَ وَلَا يَعْرِفُونَ حَقِيقَتَهَا فَيُؤْمِنُوا بِمَا دَلَّتْهُمْ عَلَيْهِ مِنْ تَوْحِيدِ اللَّهِ وَحَقِيقَةَ نُبُوَّةِ نَبِيِّهِ، وَصَدَقَ مَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِمْ سُوءَ الْعَذَابِ» [جامع البيان: ۸ / ۹۵] ترجمه: "خداوند کسانی را که از آیات و حجّت های او روی می گردانند و در آن (آیات او) تدبّر

و تفکر نمی کنند و حقیقت آنرا نمی شناسد تا اینکه بتواند به مدلولات آن از توحید خدا و حقیقت نبوت پیامبرش و نیز به صدق آنچه از جانب پروردگارش آمده ایمان بیاورند، دچار عذاب بدی می کند.

در آیه ی دیگری خداوند می فرماید: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ﴾ [الکھف: ۵۷] ترجمه: «چه کسی ستم کار تر است از آنکه به آیات خدا متذکر می شود اما از آن روی می گرداند و آنچه را که (از گناهان) انجتم داده به فراموشی می سپارد.» امام ابن کثیر در تفسیرش می فرماید: «يقول تعالى وأي عباد الله أظلم ممن ذكر بآيات الله فأعرض عنها، أي تناساها وأعرض عنها ولم يصغ لها ولا ألقى إليها بالاً» [تفسیر ابن کثیر: ج ۳/ ۹۶] ترجمه: "خداوند متعال می فرماید: کدام یک از آن بندگان من ستمکار تر است از آن کس که به آیات خدا متذکر می شود ، سپس از آن روی می گرداند؛ یعنی آنرا به فراموشی می سپارد، از آن روی می گرداند، گوش جان به آن فرا نمی دهد و اهمیتی برای آن قائل نمی شود." و خداوند در آیه ی دیگر می فرماید: ﴿وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا ۖ مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا ۖ خَالِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا﴾ [طه: ۹۹-۱۰۱] ترجمه: «از جانب خودمان ذکری (قرآن) را به تو عطا کردیم. هر که از آن روی بگرداند، پس او در روز قیامت گناه آنرا بر دوش می کشد، که جاودانه در آن (آتش) می ماند و در روز آخرت چه بار بدی بر دوش می کشند.»

و همچنین می فرماید: ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى ۖ قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا ۖ قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى﴾ [طه: ۱۲۴-۱۲۶] ترجمه: «هر که از یاد من (قرآن) روی گردان باشد، همانا زندگی سخت و مضیقت باری دارد و چنین

کسانی را در روز قیامت به صورت کور حشر می کنیم. (آنگاه) می گوید : خدایا! چرا مرا به کوری حشر کردی در حالی که من در دنیا بینا بودم؟ (خداوند) می فرماید: چون آیات ما به تو ابلاغ شد اما تو آنها را به فراموشی سپردی (از آن روی گرداندی) و تو نیز امروز همانگونه فراموش می شوی. و در جای دیگر می فرماید: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ﴾ [السجدة: ۲۲] ترجمه: «چه کسی ستم کار تر است از آن کس که به آیات خدا متذکر و یادآور می شود سپس از آن روی می گرداند براستی ما از مجرمان انتقام می گیریم.»

در حدیث متفق علیه از ابی واقد لثی روایت است که: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، بَيْنَمَا هُوَ جَالِسٌ فِي الْمَسْجِدِ وَالنَّاسُ مَعَهُ إِذْ أَقْبَلَ ثَلَاثَةُ نَفَرٍ، فَأَقْبَلَ اثْنَانِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَذَهَبَ وَاحِدٌ. قَالَ: فَوَقَفَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَأَمَّا أَحَدُهُمَا فَرَأَى فُرْجَةً فِي الْحَلْقَةِ فَجَلَسَ فِيهَا، وَأَمَّا الْآخَرُ فَجَلَسَ خَلْفَهُمْ، وَأَمَّا الثَّالِثُ فَأَدْبَرَ ذَاهِبًا فَلَمَّا فَرَغَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ: "أَلَا أَخْبِرُكُمْ عَنِ النَّفَرِ الثَّلَاثِ؟ أَمَّا أَحَدُهُمْ فَأَوَى إِلَى اللَّهِ فَأَوَاهِ اللَّهُ، وَأَمَّا الْآخَرُ فَاسْتَحْيَا فَاسْتَحْيَا اللَّهُ مِنْهُ، وَأَمَّا الْآخَرُ فَأَعْرَضَ فَأَعْرَضَ اللَّهُ عَنْهُ» ترجمه: «هنگامی که پیامبر ﷺ در مسجد نشسته بود و مردم نیز دور او گرد آمده بودند، ناگهان سه نفر وارد شدند. دو نفر از آنها به پیامبر ﷺ نزدیک شدند و یکی از آنها رفت. گفت: آن دو نفر نزدیک پیامبر ﷺ بر پا ایستادند. یکی از آن دو نفر جایی خالی در حلقه مجلس پیدا کرد و در آنجا نشست؛ و نفر دیگر پشت سر آنها نشست. اما نفر سوم آنها را ترک کرد و رفت. هنگامی که پیامبر ﷺ (از صحبت با مردم) فارغ شد فرمود: آیا از حال آن سه نفر شما را با خبر کنم؟ یکی از آنها به خداوند پناه آورد و خداوند نیز او را پناه داد؛ نفر دوم شرم کرد پس خداوند نیز از او شرم کرد و اما نفر سوم روی گردانید پس خداوند نیز از او روی گرداند.» می بینیم که نفر سوم از همنشینی

و مجالست پیامبر ﷺ و طلب علم إعراض و روی گردانی کرد، پس مستحق این است که خداوند نیز از او روی بگرداند. لذا چگونه کسی که از خدا روی می گرداند معذور به جهل است؟ و هر کس در حال و وضع مسلمانان امروز تأمل کند، در می آید که سبب جهل آنان نسبت به شریعت و معلومات شرعی (مسائل عقیدتی)، همانا إعراض از مجالس علم و حلقه های درسی و علمی و ترجیح دادن مجالس لهو لعب بر مجالس دینی است پس چنین افرادی اگر مرتکب ناقضی از نواقض ایمان بشوند معذور به جهل نیستند. زیرا امکان رفع و برطرف سازی این نوع جهل وجود دارد.

علامه ابن قیم می فرماید: «إِنَّ الْعَذَابَ يَسْتَحِقُّ بِسَبَبَيْنِ، أَحَدُهُمَا: الْإِعْرَاضُ عَنِ الْحُجَّةِ وَعَدَمُ إِرَادَتِهَا وَالْعَمَلُ بِهَا وَبِمُوجِبِهَا. الثَّانِي: الْعِنَادُ لَهَا بَعْدَ قِيَامِهَا وَتَرْكُ إِرَادَةِ مُوجِبِهَا. فَالْأَوَّلُ كُفْرُ إِعْرَاضٍ، وَالثَّانِي كُفْرُ عِنَادٍ» ترجمه: "انسان به دو سبب مستحق عذاب می شود: ۱- إعراض و روی گردانی از حجت و دلیل و عدم اراده و قصد آن و عمل به آن و موجبات آن؛ ۲- عناد نسبت به حجت ها بعد از ابلاغ و اتمام آن و ترک اراده موجبات آن. نوع اول از کفر إعراض و نوع دوم از کفر عناد محسوب می شود."

۲- حالت دوم: کسی که جهل او به سبب تقلید از نیاکان یا به سبب اطاعت ازائمه ی کفر یا گمراهی باشد؛ چنین کسی معذور به جهل نیست و در این حالت، حجت و دلیل مبنی بر تقلید و تبعیت او باطل و مردود شمرده می شود. همانطور که خداوند متعال می فرماید: ﴿يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ﴾ وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا [الأحزاب: ۶۷-۶۸] ترجمه: «روزی که چهره هایشان در آتش جهنم دگرگون می شود و می گویند: ای کاش از خدا

وپیامبرش اطاعت می کردیم.ومی گویند: خدایا! ما از رؤسا و بزرگان خود اطاعت و فرمانبرداری نمودیم؛ پس آنها ما را از راه (راه راست) گمراه و منحرف کردند. خداوند! دوبرابر آنها را عذاب بده و آنها را لعنتی بزرگ بفرما.» و در آیه ی دیگر می فرماید: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [سبأ: ۳۳] ترجمه: «مستضعفان به مستکبران می گویند: شما با فریب کاری و نیرنگ شب و روز خود، ما را امر می کردید که به خدا کفر ورزیم و برای او همتیانی قرار دهیم و (مستضعفان) هنگامی که عذاب خداوند را مشاهده کنند، پشیمانی و ندامت را پنهان می کنند؛ و ما زنجیرها را در گردن آنها می بندیم. آیا به جزء آنچه کرده اند، جزای دیگری می بینند؟» در این آیه می بینیم که خداوند، تبعیت کننده و تبعیت شده و یا رئیس و مرئوس را مانند هم قرار داده و عذر آنها را نپذیرفته است.

در آیه ی دیگر می فرماید: ﴿إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوُا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنْ لَنَا كَرَّةٌ فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ﴾ [البقرة: ۱۶۶-۱۶۷]. ترجمه: «هنگامی که تبعیت شده ها (رؤسا) از تبعیت کننده ها (پیروان) بیزاری جویند و عذاب را مشاهده کنند و هرگونه رابطه بین آنها قطع شود، آنگاه تبعیت کننده ها و پیروها می گویند: ای کاش بار دیگر به دنیا برمی گشتیم و از اطاعت و پیروی آنها براءت و بیزاری می جستیم همانگونه که آنها (رؤسا) از ما بیزاری جستند. اینگونه خداوند کردارشان را مایه ی حسرت و پشیمانی آنها قرار می دهد و آنها از آتش خارج نمی شوند.» علامه ابن قیم می فرماید: «طبقة المقلدين وجهال الكفرة وأتباعهم وحميرهم الذين هم معهم تبعاً لهم،

يقولون: إنا وجدنا آباءنا على أمة وإنا على أسوة بهم، ومع هذا فهم تاركون لأهل الإسلام غير محاربين لهم، كنساء المحاربين وخدمهم وأتباعهم الذين لم ينصبوا أنفسهم لما نصب له أولئك أنفسهم من السعي في إطفاء نور الله وهدم دينه وإخماد كلماته، بل هم بمثالة الدواب. وقد اتفقت الأمة على أن هذه الطبقة كفار وإن كانوا جهالاً مقلدين لرؤسائهم وأئمتهم، إلا ما يحكى عن بعض أهل البدع أنه لم يحكم هؤلاء بالنار وجعلهم بمثالة من لم تبلغه الدعوة، وهذا مذهب لم يقل به أحد من أئمة المسلمين لا الصحابة ولا التابعين ولا من بعدهم، وإنما يعرف عن بعض أهل الكلام المحدث في الإسلام.

فغاية هذه الطبقة أنهم كفار جهال غير معاندين، وعدم عنادهم لا يخرجهم عن كونهم كفاراً، فإن الكافر من جحد الله وكذب رسوله إما عناداً أو جهلاً وتقليداً لأهل العناد. فهذا وإن كان غايته أنه غير معاند فهو متبع لأهل العناد، وقد أخبر الله في القرآن في غير موضع بعذاب المقلدين لأسلافهم من الكفار، وأن الأتباع مع متبوعيههم وأنهم يحتاجون في النار وأن الاتباع يقولون: ﴿ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَاباً ضِعْفاً مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٌ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ ﴾ [أعراف: ٣٨]. وقال تعالى: ﴿ وَإِذْ يَتَحَاجُّونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعاً فَهَلْ مُغْنُونَ عَنَّا نَصِيباً مِنَ النَّارِ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ ﴾ [غافر: ٤٨].

فهذا إخبار من الله وتحذير بأن المتبوعين والتابعين اشتركوا في العذاب، ولم يغن عنهم تقليدهم شيئاً. وصح عن النبي ﷺ أنه قال: من دعا إلى ضلالة كان عليه من الإثم مثل أوزار من اتبعه، لا ينقص من أوزارهم شيئاً. وهذا يدل على أن كفر من اتبعهم إنما هو بمجرد اتباعهم وتقليدهم. [طريق الهجرتين: ٤١١ - ٤١٢]

ترجمه: «قشر مقلدين وجاهلان كافرين وپیروانشان و نفهم های که با آنها بوده اند و پیرو آنها بوده اند می گویند: ما نیاکان واجداد خود را با این راه و مسلک یافته و از راه و مسلک آنها پیروی می کنیم. با این وصف، چنین کسانی با اینکه دشمن اسلام نیستند تارک اهل اسلام به شمار می روند؛ از جمله زنان محاربان

و خدمه ی آنها و اتباعشان ؛ هر چند مانند آنهایی که خود را دشمن اسلام قرار داده
و سعی در خاموش کردن نور خداوند و از هم پاشی دین و از بین بردن کلامش
دارند، خود را دشمن اسلام قرار نداده باشند. بلکه چنین کسانی (غیر محاربان) به
منزله ی حیوان می باشند و امت محمد ﷺ بر این امر اتفاق دارند که این
قشر (مقلدان کفر) اگر چه جاهل هستند. از رؤسا و بزرگان خود تقلید می کنند، از
کفار به شمار می روند؛ به استثنای برخی از اهل بدعت که حکایت می کنند که
چنین کسانی حکم به آتش آنها نمی شود و آنها را به منزله ی کسانی قرار می
دهند که دعوت (اسلام) به آنها نرسیده است. و این نظریه ای است که هیچ کدام از
ائمہ ی مسلمان چه از صحابه و چه از تابعین و بعد از آنها، چنین چیزی را نگفته
اند و تنها برخی از اهل کلام چنین سخنانی را بیان می کنند. پس نتیجه اینکه این
قشر (پیروان رؤسای کفار)، از کافران جاهل غیر مُعاند بشمار می روند و مُعاند
نبودن آنها کافر بودنشان را نفی نمی کند. زیرا کافر کسی است که خداوند را
جحد و پیامبرش را رد کند؛ حال چه از روی عناد باشد و چه از روی جهل و
تقلید از اهل عناد. چنین کسانی اگر چه معاند نیستند، اما پیرو و تابع اهل عناد
هستند و خداوند در چند جای قرآن از عذاب مقلدین کفار خبر داده است
و همچنین خبر داده که با متبوعان و سران خود با هم هستند و در آتش جهنم به
مقابله و سرزنش یکدیگر می پردازند و اتباع و پیروان می گویند: «خداوند! آنها
مارا گمراه کردند. پس تونیز عذابی چند برابر از آتش به آنها برسان. خداوند می
فرماید: برای هریک از شما چند برابر عذاب وجود دارد اما شما نمی
دانید.» [اعراف: ۳۸] و خداوند می فرماید: «جهنمیان با هم به نزاع می پردازند و
ضعفا و پیروها به مستکبران و به بزرگان خود می گویند: ما از شما پیروی و تبعیت
کردیم. آیا شما می توانید بخشی از عذاب ما را دور کنید؟ مستکبران در جواب

می گویند: ما همگی در عذاب خواهیم بود. همانا خداوند بین بندگان حکم خود را به اتمام رسانده است.» [غافر: ۴۸-۴۷] و این خبری است از جانب پروردگار مبنی بر این که متبوع و تابع در عذاب مشترک هستند و تقلیدشان هیچ نفعی برایشان ندارد (عذر واقع نمی شود). و در حدیث صحیح از پیامبر ﷺ آمده که فرمود: "هرکس به سوی گمراهی دعوت کند، گناه هرکس که از او تبعیت کند بر دوش اوست بدون اینکه از گناه آنها کم شود." و این دلالت دارد که کفر پیروان، تنها به دلیل اتباع و تقلیدشان از آنها (رؤسا) بوده است."

در صحیح مسلم آمده است که: «أهل النار خمسة — منهم — الضعيف الذي لا زَبَرَ له، الذين هم فيكم تبعاً، لا يبعون أهلاً ولا مالاً» ترجمه: "اهل آتش پنج دسته هستند (دسته ای از آنها) کسانی که پیرو و تابع شما (سران کفر و گمراهی) بوده اند." یعنی چشم و گوش بسته مقلد و پیرو بوده اند؛ که اگر این پیروی، از کفر باشد آنها نیز مانند ایشان می باشد و عذری ندارند. چنانکه دلیل آن ذکر شد.

۳- حالت سوم: کسی که جهلش به سبب این باشد که به گمان خود، خودش را بر راه حق و هدایت می پندارد. در این حالت نیز هیچ عذری پذیرفته نیست. همانگونه که خداوند می فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ﴾ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿ [البقرة: ۱۱-۱۲] ترجمه: «اگر به آنها بگویی که بروی زمین فساد نکنند، در جواب می گویند که ما اصلاحگر هستیم. آگاه باشید که آنها مفسد و بدکار هستند در حالی که خودشان درک نمی کنند.» امام آلوسی در تفسیر این آیات می فرماید: «إن هذه الآية حجة على المعتزلة، في أن التكليف لا يتوجه بدون العلم بالمكنف به، وأن الحجة لا تلزم بدون المعرفة، فإن الله تعالى أخبر أن ما صنعوا من النفاق إفساد منهم مع عدم العلم، فلو كان حقيقة العلم شرطاً للتكليف ولا علم لهم به لم يكن فعلهم إفساداً، فحيث كان إفساداً دل

على أن التكليف يعتمد قيام آلة العلم والتمكن من المعرفة لا حقيقة المعرفة، فيكون حجة عليهم.» [روح المعاني: ١٥٤/١] ترجمه: "این آیه دلیل است بر علیه معتزله، در اینکه تکلیف متوجه مکلف نیست در حالتی که نسبت به آن آگاهی ندارد؛ و حجت بدون معرفت و شناخت لازم نمی گردد. پس چنین نیست زیرا خداوند متعال خبر داده است که آنها آنچه را که از نفاق و بدی انجام داده اند، با اینکه نمی دانستند این کار بد است افسادی از جانب آنهاست. بنا براین اگر حقیقت علم و آگاهی، شرط تکلیف بود در آن حالت کردار منافقان با وجود علم و آگاهی نسبت به آن، فساد به شمار نمی رفت. پس اینکه کردارشان فساد است براین مطلب دلالت می کند که تکلیف، بر قیام ابزار علم و تمکن و دسترسی به معرفت و شناخت (آن کار) اعتماد دارد نه بر حقیقت آن. پس حجتی بر علیه آنهاست.»

خداوند می فرماید: ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا﴾ الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴿١٠٤﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا ﴿١٠٥﴾ [الكهف: ١٠٣-١٠٥] ترجمه: «(ای پیامبر!) بگو آیا (می خواهند) شما را از زیانکارترین مردم با خبر کنیم؟ آنهایی که سعی و تلاششان در زندگی دنیا تباه گشت و به گمان خود می پنداشتند که کار نیک انجام می دهند. کسانی که به آیات خدا و لقاء او کافر شدند، پس اعمالشان نابود گشت و در روز قیامت هیچ وزنی برای اعمالشان نیست.» امام ابن جریر در تفسیرش می فرماید: «يقول هم الذين لم يكن عملهم الذي عملوه في حياتهم الدنيا على هدى واستقامة، بل كان على جور وضلاله، وذلك أنهم عملوا بغير ما أمرهم الله به بل على كفر منهم به، وهم يحسبون أنهم يحسنون صنعا» [جامع البيان: ١١٦ \ ٣٤ - ٣٥] ترجمه: «خداوند می فرماید: این افراد کسانی هستند که اعمالی که در طول زندگی انجام داده اند، بر طریق هدایت و مستقیم نبوده بلکه بر راه

جور و گمراهی بوده است؛ و اینکه اعمال آنها بر راه کفر و به غیر از آنچه بوده است که خداوند نازل فرموده؛ در حالی که آنها به گمان خود می پنداشتند که کار نیک انجام می دهند."

و امام شنقیطی در تفسیرش می فرماید: هذه النصوص القرآنية تدل على أن الكافر لا ينفعه ظنه أنه على هدى لأن الأدلة التي جاءت بها الرسل لم تترك في الحق لبساً ولا شبهة. ولكن الكافر لشدة تعصبه للكفر لا يكاد في الأدلة التي هي كالشمس، فلذلك كان غير معذور. [أضواء البيان: ٢ / ٢٩٨] ترجمه: «این نصوص قرآنی بر این امر دلالت دارد که گمان و پندار کافر مبنی بر اینکه بر راه هدایت است، هیچ نفعی برایش ندارد. زیرا دلایلی که پیامبران ارائه کرده اند، جای هیچ شک و شبه ای در حق بجا نگذاشته اند. اما فرد کافر به دلیل شدت تعصبش برای کفر، در آن ادله و براهین که مانند آفتاب در خشان است، تفکری نمی کند. پس به همین دلیل چنین کسی معذور نیست."

۴- حالت چهارم: کسی که جهل او نسبت به انذار پیامبران به سبب عناد و تکبرش باشد؛ و چنین کسی اگر چه خداوند آیات و دلایل روشن و آشکاری را برای او نمایان سازد، ایمان نمی آورد. و هر کس که چنین باشد معذور به جهل نیست؛ بلکه از نظر کفر و طغیان، از بدترین مردم به شمار می رود. همانطور که خداوند می فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ﴾ [الأنعام: ١١١] ترجمه: «اگر ملائکه را به سوی آنها نازل کنیم و یا مردگان با آنها سخن بگویند یا همه چیز را بر آنها برانگیزیم، باز ایمان نمی آورند مگر به مشیت خدا، اما اکثر آنها جاهل و نادانند.» آنان جاهل و نادانند اما به سبب عنادشان در رد آیات خداوند. خداوند در آیه ای دیگر می فرماید: ﴿وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَنْ لَّمْ

يَسْمَعَهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقَرَّ فَبَشَّرَهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿لَقَمَان: ٧﴾ ترجمه: «و هنگامی که آیات ما بر او تلاوت می شود، با تکبر و مستکبرانه به آن پشت می کند و از آن روی می گرداند؛ گوئی که اصلاً آیات ما را نشنیده است. گوئی که در گوشش وقر و سنگینی وجود دارد. پس او را به عذابی دردناک بشارت بده.» ابن جریر در تفسیر ﴿وَلَّى مُسْتَكْبِرًا﴾ می فرماید: «أدبر عنها، واستكبر استكباراً، وأعرض عن سماع الحق والإجابة عنه ﴿كأنه لم يسمعها﴾ يقول: ثقلاً، فلا يطيق من أجله سماعه» [جامع البیان: ٦٤/٢١] ترجمه: "از آن روی می گرداند و تکبر به خرج می دهد و از شنیدن حق و جواب دادن نسبت به آن إعراض و روی گردانی دارد." گوئی که اصلاً آن را نشنیده است» می گوید: گوشم سنگین است. پس به دلیل سنگینی گوشش توانایی شنیدن ندارد."

۵- حالت پنجم: کسی که از آیات خدا غافل باشد و به لهو
 حدیث (سخنان بیهوده) و تُرّهات مشغول باشد و از طلب علم شرعی (آن علمی که فرا گرفتن آن بر هر انسانی واجب است. مانند توحید و شرک و نواقض دین) غفلت ورزد و دنیا و متاع دنیا و زینت آنرا بر آخرت و نعمتهای آن برگزیند و ترجیح دهد. پس جهل چنین کسی نسبت به إنذار پیامبران مقبول نیست و در آخرت از زیانکاران خواهد بود. خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ. أُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ [یونس: ۷-۸] ترجمه: «آنهايي که به لقاء و دیدار ما امیدوار نیستند و به زندگی دنیا دل بسته اند و به آن خشنودند و کسانی که از آیات ما غافل و بی خبر هستند، به سبب کردارشان جایگاهشان آتش است.»

در تفسیر ابن کثیر، حسن بصری می فرماید: «والله ما زینوها ولا رفعوها حتی رضوا بها وهم غافلون عن آیات الله الکونیة فلا يتفكرون فیها، والشرعية فلا یأتمرون بها،

فإن مأواهم يوم معادهم النار جزاءً على ما كانوا يكسبون في دنياهم من الآثام والخطايا والإجرام مع ما هم فيه من الكفر بالله ورسوله واليوم الآخر» [تفسير ابن كثير: ٤٢٢/٢]. ترجمه: "سوگند به خدا چنین کسانی (زندگی دنیا را) آنقدر زینت دادند و بزرگش شمردند تا اینکه به آن راضی و خشنود شدند؛ در حالی که از آیات شرعی و کَوْنی (هستی) خداوند غافل گشته و در نتیجه، تفکری در آن نمی کنند و به آن (آیات) ملتزم نمی شوند. در نتیجه در روز معاد، به سزای آنچه در دنیا از گناه و خطا و جرم به همراه کفر به خدا و پیامبرش و روز آخرت انجام داده اند، مأوا و جایگاهشان آتش است." ابن جریر در تفسیرش می فرماید: «قوله ﴿والذين هم عن آياتنا غافلون﴾ عن آياتنا وهي أدلته على وحدانيته، وحججه على عبادة في إخلاص العبادة له، ﴿غافلون﴾ معرضون عنها لاهون لا يتأملونها تأمل ناصح لنفسه فيعلمون بها حقيقة ما دلتهم عليه، ويعرفون بها بطول ما هم عليه مقيمون ﴿أولئك مأواهم النار﴾ هؤلاء الذين هذه صفتهم ﴿مأواهم﴾ مصيرهم إلى نار جهنم في الآخرة» [جامع البيان: ٢١ / ٦٠ - ٦٣]. ترجمه: "قول خداوند که می فرماید: «کسانی که از آیات ما غافل اند» از آیات خدا یعنی از آیات مبنی بر وحدانیت او، وحجت و براهین بر بندگانش در باره ی اخلاص در عبادت برای او. ﴿غافلون﴾ یعنی از آیات او معرض و روی گردانند و به لهُ و باطل مشغولند و همچون تأمل فرد ناصح برای نفس خود، تأمل و تفکری در آن نمی کنند؛ تا اینکه در نتیجه آن (تفکر و تأمل) به حقیقت آن (آیات) عمل کنند. «ایشان جایگاهشان آتش است» و کسانی که حال و وضعشان اینگونه باشد، «جایگاهشان» یعنی بازگشت و سرانجامشان در آخرت به سوی آتش جهنم است."

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾ [لقمان: ٦] ترجمه: «برخی

از مردم هستند که سخن باطل و بیهوده را تهیه می کنند و می خرند تا (مردم) را به جهالت از را خدا گمراه کنند و آنرا (راه خدا را) به مسخره و سبکی گیرند. چنین کسانی عذاب خوار کننده ای برایشان می باشد.» ابن جریر در تفسیرش، با سند خود از ابی أمامه روایت می کند که گفت: «قال رسول الله ﷺ: " لا يَحِلُّ بَيْعُ الْمَغْنِيَاتِ، وَلَا شِرَاؤُهُنَّ، وَلَا التَّجَارَةُ فِيهِنَّ وَلَا أَثْمَانُهُنَّ، وَفِيهِنَّ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ ﴿مَنْ النَّاسُ مِنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ﴾. قال عبد الله بن مسعود: الغناء، والذي لا إله إلا هو، يرددها ثلاث مرات. وعن ابن عباس قال: الغناء وأشباهه، وقال: هو الغناء والاستماع له. قال ابن جرير الطبري: عني به ما كان من الحديث ملهياً عن سبيل الله، مما نهى الله عن استماعه أو رسوله، لأن الله عم بقوله ﴿لهو الحديث﴾ ولم يخص بعضاً دون بعض، والغناء والشرك من ذلك. وقوله تعالى: ﴿ليضل عن سبيل الله﴾ يقول: ليصد ذلك الذي يشتري من لهو الحديث عن دين الله وطاعته، وما يقرب إليه من قراءة قرآن وذكر الله» [جامع البيان: ٢١ / ٦٠ - ٦٣]. ترجمه: "پیامبر ﷺ فرمود: خرید و فروش زنان خواننده و تجارت با آنها و نیز درآمد آنها حلال نمی باشد و آیه ی «از مردم کسانی هستند که باطل و بیهوده را می خرند» در باره ی آنها نازل شده است. عبدالله بن مسعود می فرماید: سوگند به خدایی که هیچ معبودی به جزء او نیست، منظور (از سخن بیهوده) آواز (همراه با موسیقی) است. و سه بار این را تکرار کرد. و از ابن عباس روایت است که گفت: منظور از سخن بیهوده، غنا (آواز و موسیقی) و هر چیزی شبیه آن است. و گفت: آن (سخن بیهوده)، آواز و موسیقی و نیز گوش دادن به آن است. امام طبری می فرماید: منظور از سخن بیهوده، هر چیزی است که لهو باشد و از راه خدا باز دارد. از آن چیزهایی که خدا و پیامبرش ﷺ از گوش دادن به آن نهی کرده اند. زیرا خداوند عموم لهو حدیث را مدّ نظر داشته و برخی از آن را استثناء نکرده است. و غنا و شرک از آن جمله هستند و فرموده خداوند که می

فرماید: «تا از را خدا گمراه کند» یعنی: آن کسی که چنین سخنان بیهوده ای را می خرد، با این کار سدّ راه دین خدا و اطاعت از او و آنچه از قرائت قرآن و ذکر خدا که مایه ی نزدیک شدن به او باشد، می شود.

خداوند می فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾ [نحل: ۱۰۷-۱۰۸] ترجمه: «این بدان سبب است که آنها زندگی دنیا را بر آخرت برگزیده و خداوند مردم کافر را هدایت نمی کند. ایشان کسانی هستند که خداوند بر دلهایشان و گوشهایشان و چشمهایشان مهر نهاده و همانا آنها غافل و بی خبرند.» و همچنین می فرماید: ﴿الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ﴾ [ابراهیم: ۳] ترجمه: «کسانی که زندگی دنیا را بیشتر از آخرت دوست دارند و آنرا بر آخرت ترجیح می دهند و مانع از راه خدا می شوند و آن را کج و منحرف می کنند، چنین کسانی در گمراهی دوری قرار دارند.» شکی نیست که از مظاهر محبت خدا و رسولش، ملتزم بودن به اوامر آنها و دست کشیدن از آن چیزهای است که آنها نهی کرده اند، و این تحقیق نمی یابد مگر بعد از دنبال کردن علم شرعی و تفقّه و بررسی در دین خداوند (آن چیزهی که بر هرکس واجب است؛ از قبیل توحید و ضدّ آن و شناخت شرک و نواقض اسلام).

همینطور است که خداوند می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾ [المنافقون: ۹]. ترجمه: «ای اهل ایمان! (آگاه باشید که) اموال و اولاد، شما را از یاد خدا غافل و مشغول نکند. که هرکس چنین باشد، ایشان براستی زیانکارند.» پس هرکس که مشغول بودن به دنیا و مشغله های آن باعث شود که از عبادت خدا

ویاد گرفتن و طلب آنچه از علم شرعی که واجب است، دور شود و غافل بماند، (پس چنین کسی) زندگی دنیا و عمل برای انرا بیشتر از خدا و پیامبرش دوست دارد و ترجیح می دهد. پس نمونه چنین کسانی چگونه ممکن است که معذور به جهل باشند؟! (اگر مشایخ إرجاء عصر آنرا درک کنند!!)

۶- حالت ششم: کسی که جهل او نسبت به إنذار پیامبران به سبب قساوت قلبش و انجام گناهای باشد که قلبش را فرا گرفته و سیاه کرده است و نمی تواند در آیات خدا تدبر کند و یا علمی را بطلبد؛ و حتی نمی تواند خداوند را یاد کند و نام او را بشنود. چنین کسی چگونه معذور به جهل است؟! خداوند می فرماید: ﴿فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ [الزمر: ۲۲] ترجمه: «وای بر کسانی که به سبب قساوت و سختی قلبشان از یاد خدا غافل هستند. ایشان در گمراهی آشکاری قرار دارند.» و می فرماید: ﴿فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الأنعام: ۴۳] ترجمه: «می بایستی که هنگامی که بلای ما به آنها می رسید، تضرع و زاری می کردند. اما دل‌هایشان را قساوت فرا گرفت و شیطان کردار زشت آنها را در نظرشان زیبا جلوه داد.» و در آیه ی دیگر می فرماید: ﴿إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾ ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ [المطففين: ۱۴-۱۳] ترجمه: «هنگامی که آیات ما بر او تلاوت می شود، می گوید: این افسانه های پیشینیان است. چنین نیست؛ بلکه آنچه که از اعمال (بد) انجام داده اند، بر دل‌هایشان چیره و غالب گشته است.»

مواقع و حالاتی که در آن، مسلمان معذور به جهل است

از مواقع تکفیر معین، آن حالاتی هستند که در آن، مسلمان معذور به جهل است؛ و آنها عبارتند از:

۱- تازه مسلمان شدن (حادثة عهد بالکفر): کسانی که تازه مسلمان می شوند، در روزهای نخستین اسلامشان نمی توانند تمامی امر و نهی های اسلام را فرا گرفته و به آن عمل کنند. و کسی که توانایی فراگیری و عمل به تمامی موارد (آن چیزهای که لازم است حتماً آنها را فرا گیرد؛ از قبل توحید و ضد آن و شناخت شرک و نواقض اسلام) را نداشته باشد، تا هنگام استطاعت و توانایی بر آن، تکلیفی در این موارد بر او نیست. اما بعد از رسیدن علم و خبر آن موارد، اگر آنها را جحود (جحد) و رد کند، در آن حال حکم کفر بر او داده می شود. همچنان که در حدیث ابی واقد لثی آمده که: «أن رسول الله ﷺ لما خرج إلى حنين مر بشجرة للمشرکین یقال لها: ذات أنواط، یعقلون علیها أسلحتهم، قالوا: یا رسول الله اجعل لنا ذات أنواط كما لهم ذات أنواط فقال النبي ﷺ: "سبحان الله هذا كما قال قوم موسى ﴿اجعل لنا إلهاً كما لهم آلهة﴾.. والذي نفسي بیده لترکبن سنة من كان قبلکم» [صحیح سنن الترمذی] ترجمه: "هنگامی که پیامبر ﷺ به طرف جنگ حنین خارج شد، از کنار درختی که در منطقه کافران قرار داشت عبور کردند و به آن درخت ذات انواط می گفتند و اسلحه هایشان را بر آن آویزان می کردند. گفتند: ای پیامبر خدا! درختی مانند ذات انواط برای ما تعیین کن همانگونه که آنها درختی به نام ذات انواط دارند. پس پیامبر ﷺ فرمود: سبحان الله! این همانند آن سخنی است که قوم موسی گفتند. سوگند به کسی که جان من در دست اوست، شما بر

راه وروش پیشینیان خود حرکت می کنید." می بینیم که پیامبر ﷺ این مقوله ی شرکی آنها را بدون اینکه آنها را تکفیر کند، به شدت انکار کرده است. واین بدان دلیل بود که آنها تازه مسلمان شده بودند (کمتر از یک ماه گذشته بود) و در آن حال تمامی شرائع اسلام را فرا نگرفته بودند. شیخ الإسلام محمد بن عبد الوهاب می فرماید: «للمشركين شبهة يدلون بها عند هذه القص، وهي أنهم يقولون: إن بني إسرائيل لم يكفروا بذلك، وكذلك الذين قالوا للنبي ﷺ: اجعل لنا ذات أنواط لم يكفروا!؟»

فالجواب: أن نقول إن بني إسرائيل لم يفعلوا ذلك، وكذلك الذين سألوا النبي ﷺ لم يفعلوا ذلك. ولا خلاف أن بني إسرائيل لو فعلوا ذلك لكفروا، وكذلك لا خلاف في أن الذين نهامهم النبي ﷺ لو لم يطيعوه واتخذوا ذات أنواط بعد نهيه لكفروا، وهذا هو المطلوب « [العقيدة والآداب الإسلامية، ص ١٧٤]. ترجمه: "مشركان در این روایت شبهه ای را مطرح می کنند مبنی بر اینکه: بنی اسرائیل به سبب این گفته ی شان کافر نشدند. و همچنین کسانی که به پیامبر ﷺ گفتند: برای ما ذات انواطی قرار بده، کافر نشدند. در جواب باید گفت که: نه بنی اسرائیل و نه کسانی که این درخواست را از پیامبر ﷺ کردند، این کار را انجام ندادند. و بر این اساس خلافتی در امر نیست که بنی اسرائیل اگر آن کار را می کردند (معبود دیگری را برای خود اختیار می کردند) کافر می شدند. و نیز کسانی که پیامبر ﷺ آنها را از آن کار منع و نهی کرد، اگر از پیامبر ﷺ اطاعت نمی کردند و ذات انواط را برای خود قرار می دادند کافر می شدند و این مطلوب است."

۲- ساکن بودن در منطقه ای دور افتاده که امکان دسترسی به علم

در آنجا وجود ندارد: از جمله ی آن مواردی که مسلمان در آن معذور به جهل است، ساکن بودن در منطقه ای دور افتاده است که از علم به دور است

و علم (دینی) بدانجا نرسیده است و چنین فردی نیز توانایی ندارد که به جاهایی سفر کند که علم در آنجا موجود است. پس چنین افرادی اگر در کفر واقع شوند، تا آن هنگام که حجت و دلیل بر آنها اقامه می شود معذور به جهلشان هستند. اما در صورتی که عذر معتبر شرعی بر ترک مکان خود نداشته باشد و بتوانند به جاهایی سفر کنند که علوم شرعی در آنجا فراوان است و صرفاً به خاطر ترجیح زندگی دنیا و متاع آن، این کار را انجام ندهند، جهل آنها مقبول و پذیرفته نمی باشد. خداوند متعال می فرماید: ﴿يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةً فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ﴾ [العنکبوت: ۵۶] ترجمه: «ای بندگان! که ایمان آورده اید! زمین من وسیع و فراوان است؛ پس تنها مرا عبادت کنید.» این آیه بر حرکت و سیرانسان بر روی زمین دلالت می کند و به این امر اشاره دارد که واجب است که هدف و غایت اساسی آن مراعات گردد؛ که آن هدف، عبادت خداوند به تنهایی می باشد.

چنانکه خداوند می فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: ۵۶] ترجمه: «جنّ و انسان را نیافریده ام مگر برای اینکه مرا عبادت کنند.» امام ابن حزم اندلسی می فرماید: «من بلغه ذکر النبی ﷺ، وما جاء به، ثم لا يجد في بلاده من يخبر عنه، ففرض عليه الخروج عنها إلى بلاد يستبرئ فيها الحقائق، ولولا إخباره ﷺ أنه لا نبي بعده، للزمنا ذلك في كل من نسمع عنه أنه ادعى النبوة، ولكننا قد أmana والحمد لله. وكل من كان منا في بادية لا يجد فيها من يعلمه شرائع دينه، ففرض على جميعهم، من رجل أو امرأة أن يرحلوا إلى مكان يجدون فيه فقيهاً يعلمهم دينهم أو أن يرحلوا إلى أنفسهم فقيهاً يعلمهم أمور دينهم وإن كان الإمام يعلم ذلك فليرحل إليهم فقيهاً يعلمهم» [الأحكام: ۵ / ۱۱۲] ترجمه: "کسی که نام پیامبر ﷺ و آنچه (از شریعت) که آورده به او برسد و ابلاغ گردد، سپس در سرزمین او کسی نباشد که

از حال او (پیامبر ﷺ) با خبرش کند، خارج شدن و سفر از سرزمین خود به بلادی که در آن به حقایق دسترسی پیدا کند فرض و واجب است. و اگر پیامبر ﷺ خودش از این مطلب که پیامبر دیگری بعد از او نمی آید خبر نمی داد، در آن حال بر ما لازم بود که هر گاه از کسی می شنیدیم که ادعای پیامبری می کند، این سفر و تحقیق را در باره او به انجام برسانیم. اما خوشبختانه از این کار امین شده ایم (زیرا پیامبر ﷺ فرموده که بعد از او پیامبر دیگری نخواهد آمد) و هریک از ما که در صحرا و بادیه ی زندگی می کنیم که در آنجا کسی وجود ندارد که شرائع دین را آموزش دهد، در این حال بر همه کس اعم از زن و مرد فرض و واجب است که به مکانی که در آنجا فقیه و عالمی وجود دارد تا آنها را نسبت به احکام دینشان آگاه سازد، رحلت و کوچ کنند. یا اینکه باید عالمی را نزد خود بیاورند تا امور دینشان را به آنها یاد دهد و اگر امام (خلیفه) از این مطلب (که چنین اشخاصی وجود دارند) آگاه باشد، باید عالمی را نزد آنها بفرستد تا آموزششان بدهد."

۳- تأویل خاطی (غیر عمد) نسبت به نصوص: از آن چیزهای که انسان در آن معذور است، فهم خاطی نسبت به نصوص شرعی می باشد- البته در صورتی که ظنش چنین باشد که اصابه ی حق را کرده است- امّا (در حقیقت) تأویلی دور از صواب باشد. البته تأویل نصوصی که صریح نیستند؛ و گرنه نصوص صریح تأویل بردار نیست. و غالباً اینگونه تأویلات خاطی در مورد امور خفی و مشکل از نظر اعراب و غیره روی می دهد که علم در باره آن روشن نیست. و هر کس چنین باشد، اگرچه تأویلش کفر باشد، تا زمانی که حجت رسالت بر او اقامه شده و از او طلب توبه می شود، به عینی تکفیر نمی شود؛ که اگر از قبول توبه و رجوع به حق و صواب ابا کرد، به عنوان مرتد کشته می شود.

همانگونه که جریانی برای صحابه ای به نام قدامه بن مظعون رضی الله عنه روی داد، از آن جهت که خمر را برای خود حلال کردند و این فرموده خداوند را تأویل کردند که می فرماید: ﴿لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا﴾ [المائدة: ۹۳] ترجمه: «برای کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند گناهی نیست بر آنچه که خورده اند.» که امام عمر رضی الله عنه در مورد آن با مردم مشورت کرد و گفتند: "ای امیرالمؤمنین رضی الله عنه! نظر ما براین است که آنها بر خداوند دروغ بسته اند و در دین خداوند چیزی را تشریع کرده اند که خداوند اجازه آن را نداده است. پس گردنشان را بزن. و امام علی رضی الله عنه ساکت بود. امام عمر رضی الله عنه نظر او را پرسید. امام علی رضی الله عنه فرمود: نظر من براین است که از آنها استتابه شود؛ اگر توبه کردند به خاطر نوشیدنشان هشتاد ضربه تازیانه (جلد) می خورند ولی اگر توبه نکردند گردنشان زده می شود. زیرا برخداوند دروغ بسته و در دینش تشریع کرده اند که خداوند اذن آنرا نداده است." [إكفار الملحدين في ضروريات الدين: ص ۹۵] شیخ الإسلام ابن تیمیه می فرماید: «فإن قدامة، شربها هو وطائفة، وتأولوا قوله تعالى: ﴿لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾. فلما ذكر ذلك لعمر بن الخطاب اتفق هو وعلي بن أبي طالب وسائر الصحابة على أنهم إن اعترفوا بالتحريم جلدوا، وإن أصرروا على استحلالها قتلوا. وقال عمر لقدامة: أخطأت أستاذك الحفرة، أما إنك لو اتقيت وآمنت وعملت الصالحات لم تشرب الخمر، وذلك أن هذه الآية نزلت بسبب أن الله سبحانه لما حرم الخمر وكان تحريمها بعد وقعة أحد، قال بعض الصحابة: فكيف بأصحابنا الذين ماتوا وهم يشربون الخمر؟ فأنزل الله هذه الآية يبين فيها أن طعم الشيء في الحال التي لم تحرم فيها لا جناح عليه إذا كان من المؤمنين المتقين الصالحين» [مجموع الفتاوى: ۴۰۳/۱۱]

ترجمه: "(قدامه رضی الله عنه و جمعی دیگر خمر نوشیدند و این فرموده خداوند را تأویل

کردند که می فرماید: «بر کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند گناهی نیست بر آنچه که خورده اند.» پس هنگامی که این جریان برای امام عمر رضی الله عنه ذکر شد او علی بن ابی طالب رضی الله عنه و سایر صحابه براین متفق شدند که اگر به حرام بودن (خمر) اعتراف کنند، مورد جلد قرار می گیرند. ولی اگر به حلال بودن آن مصر باشند کشته می شوند. و امام عمر رضی الله عنه به قدامه رضی الله عنه گفت: خطا کردی، به نشانه نزدی؛ اما اگر تو تقوا داشتی و ایمان آورده ای و عمل صالح انجام می دهی، خمر را نمی نوشیدی. و این آیه به سبب آن نازل شد که هنگامی که خداوند خمر را تحریم کرد و تحریم آن بعد از واقعه اُحُد بود بعضی از صحابه گفتند: پس حال همراهان ما چگونه است در حالی که خمر می نوشیدند؟ و خداوند این آیه را نازل کرد در آن بیان می کند که خوردن و نوشیدن چیزی در حالتی که حرام نشده است، گناهی بر آن نیست اگر از مؤمنان متقی و صالح بوده باشند. (").

أقوال اهل علم درباره ی مسلمانان معذور به جهل

شیخ الإسلام ابن تیمیہ: «قال رحمه الله: التكفير من الوعيد. فإنه وإن كان القول تكذيباً لما قاله الرسول ﷺ، لكن قد يكون الرجل حديث عهد بإسلام، أو نشأ ببادية بعيدة. ومثل هذا لا يكفر بمجرد ما يحده حتى تقوم عليه الحجة. وقد يكون الرجل لم يسمع بتلك النصوص أو سمعها ولم تثبت عنده أو عارضها عنده معارض آخر أو جب تأويلها، وإن كان مخطئاً، ولهذا لو أسلم رجل ولم يعلم أن الصلاة واجبة عليه أو لم يعلم أن الخمر يحرم، لم يكفر بعدم اعتقاد إيجاب هذا وتحريم هذا، بل ولم يعاقب حتى تبلغه الحجة

النبوة، والصحيح الذي تدل عليه الأدلة الشرعية أن الخطاب لا يثبت في حق أحد قبل التمكن من سماعه، وكثير من الناس قد ينشأ في الأمكنة والأزمنة الذي يندرس فيها كثير من علوم النبوات حتى لا يبقى من يبلغ ما بعث الله به رسوله من الكتاب والحكمة، فلا يعلم كثيراً مما يبعث الله به رسوله ولا يكون هناك من يبلغه ذلك، ومثل هذا لا يكفر. ولهذا اتفق الأئمة على أن من نشأ ببادية بعيدة عن أهل العلم والإيمان وكان حديث العهد بالإسلام فأنكر شيئاً من هذه الأحكام الظاهرة المتواترة فإنه لا يحكم بكفره حتى يعرف ما جاء به الرسول.» [مجموع الفتاوى: ٣ / ٢١، ١١ / ٤٠٦ - ٤٠٧].

ترجمه: "تکفیر از جمله وعیدها به شمار می رود. و اگرچه آن قول، مشتمل بر تکذیب آنچه باشد که پیامبر ﷺ فرموده است، گاهی این حالت وجود دارد که آن فرد، تازه مسلمان شده و یا در صحرایی دورافتاده زندگی کرده و یا مواردی از این قبیل. در چنین مواردی، فرد تا زمانی که حجت بر او اقامه می شود، به سبب آنچه که جحد می کند تکفیر نمی شود. و گاهی کسانی وجود دارند که این نصوص را نشنیده اند؛ و یا اینکه آنها را شنیده اند اما نزد آنها به اثبات نرسیده و یا نزد او معارضی وجود دارد که تأویل آنرا واجب می کند، اگر چه به خطا رود. و به این دلیل اگر مردی مسلمان شد و نمی دانست که نماز واجب است و یا نمی دانست که خمر حرام است، پس بدلیل عدم اعتقاد به واجب بودن نماز و حرام بودن خمر، نه تنها کافر نمی شود بلکه تا زمانی که حجت نبوی بر او اقامه نگردد، معاقبه نیز نمی شود. و وجه صحیحی که ادله شرعی بر آن دلالت دارد این است که خطاب متوجه کسی نمی شود که دسترسی به آن (علم شرعی) نداشته باشد. و بسیاری از مردم هستند که در اماکن و زمانهای زندگی می کنند که بسیاری از علوم نبوی پراکنده گشته؛ تا جایی که کسی باقی نمی ماند تا آنچه را که خدا، خدا پیامبرش را به امن فرستاده تبلیغ کند. پس بسیاری از آنچه را که خداوند

پیامبرش را به آن فرستاده نمی دانند. وامثال این مردمان تکفیر نمی شوند و بنابراین ائمه براین متفق هستند که کسی که در بادیه و صحرائی پرورش یافته که دور از اهل علم و ایمان است و نیز کسی که تازه مسلمان شده است، اگر در این حال چیزی از این احکام ظاهر متواتر را انکار کند، تا زمانی که آنچه پیامبر ﷺ آورده نشناسد و نداند حکم به کفر او داده نمی شود."

امام ابن حزم اندلسی: « قال رحمه الله: الحدود فإنها تلزم من عرف أن الذي فعل حرام وسواء علم أن فيه حداً أم لا، وهذا لا خلاف فيه، وأما من لم يعرف أن ما عمل حرام فلا حد عليه فيه، وبرهان ذلك قول الله تعالى: ﴿ وَأَوْحَىٰ إِلَىٰ هَٰذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ ۖ فَإِنَّمَا جَعَلَ اللَّهُ تَعَالَىٰ وَجُوبَ الْحُجَّةِ بِلُغِ الْنَذَارَةِ إِلَى الْمُرءِ ۖ ﴾ [الأحكام: ٥ / ١١١ و ١، ١١٤ / ٦٠] ترجمه: "حدود شرعی بر کسی لازم می شود که بداند حدی برای آن عمل وجود دارد یا نه. در این مورد اختلاف نظری وجود ندارد. اما کسی که نداند آنچه را که انجام داده حرام است، در آن چیز بر او حدی نیست. بدلیل قول خداوند که می فرماید: «واین قرآن به سوی من وحی شده تا به وسیله ی آن شما را بترسانم و هر کس دیگر که قرآن به ابلاغ می شود.» پس خداوند اتمام حجت را تنهادر رسیدن إنذار به مردم قرار داده است."

شیخ الإسلام محمد بن عبد الوهّاب: « قال رحمه الله: فإن الذي لم تقم عليه الحجة هو الذي حديث عهد بالإسلام، والذي نشأ ببادية بعيدة، أو يكون في مسألة خفية مثل الصرف والعطف فلا يكفر حتى يعرف ». ترجمه: "همانا کسی که حجت بر او اقامه نشده مانند کسی است که تازه مسلمان گشته و یا در بیابانی دور افتاده پرورش یافته و یا در مورد مسأله ی خفی مانند صرف یا عطف باشد، تا زمانی که بداند و بشناسد ، کافر نمی شود."

درباره می اتمام حجت، شرط نیست که فرد آن را درک کند و درباره می آن فقه و آگاهی

داشته باشد و یا قانع شود؟! (قیام الحجة غیر فقها و الثرامها):

از شروط قیام (اتمام) حجت این نیست که فرد، آنرا درک کند و بفهمد؛ چنانچه برای اتمام حجت کافی است به لغتی باشد که آنرا بداند؛ و فرقی ندارد، که در مسأله مورد بحث تعقل و تفکر کند و یا در آن تفکر و تعقل نکند و آن را نفهمد.

این از آن جهت است که فرد کافر اگرچه قلب و شنوایی و بینایی دارد، اما از آنها جهت شناخت حُجج خداوند بر خودش استفاده نکرده و بهره نمی گیرند. او مانند گذر کردن کرو لالی که عقل چیزی را ندارد، بر آیات خدا می گذرد. او قلب دارد؛ اما قلب او قفل شده است و چیزی را درک نمی کند و همچنین چشمانش که پرده ای از باطل بر روی آنها کشیده شده است، چیزی از حق را نمی بیند و بصیرت آنرا ندارند. و همچنین گوشش اگر صدایی را بشنود، مدلول لغوی آنرا می فهمد؛ اما مراد آنرا درک می کند. مانند حیوانات بلکه آنها گمراه ترند. و کسی که حالش چنین است، درست نیست که گفته شود بر او اقامه نشده و آنرا نفهمیده و درک نکرده است که این موارد در آیات قرآن بیان شده اند.

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ

أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا﴾ [الأنعام: ۲۵]

ترجمه: «کسانی از آنها به تو گوش فرا می دهند ولی ما بر دلهایشان پوششی قرار داده ایم که مانع شده تا آن (آیات قرآن) را بفهمند و نیز در گوشهایشان سنگینی

ای قرار داده ایم و اگر هر آیه ای را ببینند باز هم ایمان نمی آورند.» امام ابن جریر می فرماید: «يقول: من يستمع القرآن منك، ويستمع ما تدعوه إليه من توحيد ربك وأمره ونهي، ولا يفقه ما تقول ولا يوعيه قلبه، ولا يتدبره ولا يصغي له سمعه ليتفقه، فيفهم حجج الله عليه في تنزيله الذي أنزله عليك، إنما يسمع صوتك وقراءتك وكلامك ولا يعقل عنك ما تقول، لأن الله قد جعل على قلبه أكنه — أغطية — وجعل في آذانهم ثقلاً وصمماً عن فهم ما تتلوا عليهم، والإصغاء لما تدعوهم إليه. وعن قتادة قال: يسمعون بآذانهم ولا يعون منه شيئاً كمثّل البهيمة التي تسمع النداء ولا تدري ما يقال لها».[تفسير امام ابن جریر: ۱۷۰/۷-۱۶۹] ترجمه: " خداوند می فرماید: هستند کسانی که قرآن را از تو می شنوند و آنچه را از توحید خدا و امر و نهی او که به آن فرا میخوانی می شنوند اما حقیقت آن را نمی فهمند و درک نمی کنند. و قلبشان آنرا نگه نمی دارد و در آن تدبر نمی کنند و گوششان را متوجه آن نمی کنند تا آنرا بفهمند و دریابند. بلکه فقط صدا و قرائت و کلام تو را می شنوند و در باره ی آنچه می گویی تعقل نمی کنند. زیرا خداوند بر قلبشان پوشش نهاده و در گوششان نسبت به فهم و درک آنچه بر ایشان تلاوت می شود، سنگینی نهاده است. و از قتاده (روایت است) که می فرماید: با گوششان می شنوند اما چیزی از آنرا نگه نمی دارند و درک نمی کنند. مانند چهارپایی که صدا را می شنود ولی نمی فهمد که چه چیزی به او گفته می شود."

خداوند می فرماید: ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾ [الأعراف: ۱۷۹] ترجمه: «همانا بسیاری از جنیان و انسان را برای جهنم قرار داده ایم. آنها قلب دارند اما درک حقیقت نمی کنند؛ چشم دارند اما بصیرت ندارند؛ گوش دارند اما به حقیقت نمی شنوند. آنها

مانند چهارپایانند بلکه گمراه تر، همانا ایشان غافلند.» ابن کثیر در تفسیرش می فرماید: «یعنی لیس ینتفعون بشیء من هذا الجوارح التي جعلها الله سبباً للهدايا، كما قال تعالى: ﴿وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَارًا وَأَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾ [الأحقاف: ۲۶].

وقوله: ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ﴾ أي هؤلاء الذين لا يسمعون الحق ولا يعونه ولا يبصرون الهدى كالأنعام السارحة التي لا تنفع بهذه الحواس منها إلا في الذي يُقيتها من ظاهر الحياة الدنيا، كقوله تعالى: ﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾ البقرة: ۱۷۱. أي ومثلهم في حال دعائهم إلى الإيمان كمثل الأنعام إذا دعاها راعيها لا تسمع إلا صوته ولا تفقه ما يقول، ولهذا قال في هؤلاء ﴿بل هم أضل﴾ أي من الدواب لأنها قد تستجيب مع ذلك لراعيها إذا أبس بها، وإن لم تفقه كلامه بخلاف هؤلاء، ولأنها تفعل ما خلقت له إما بطبعها وإما بتسخيرها بخلاف الكافر فإنه إنما خلق ليعبد الله ويوحده، فكفر بالله وأشرك به.» [تفسير ابن كثير ج ۲/ ۲۷۹]

ترجمه: «یعنی از هیچ یک از این جوارح که خداوند آنها را مایه ی هدایت قرار داده بهره ای نمی برند. همچنان که می فرماید: «برای آنها گوش وچشم وقلب قرار داده ایم. اما نه گوش نه چشم نه قلبهایشان هیچ نفعی برایشان نداشتند. چه اینکه آنها نسبت به آیات خداوند جحود کردند.» و خداوند می فرماید: «آنها مانند چهار پایانند» یعنی آنهای که حق را نمی شنوند و آنرا (در قلبهایشان) نگه نمی دارند و بصیرت هدایت را ندارند، مانند چهار پایانی هستند که هیچ بهره و نفعی از این حواس خود (قلب و چشم و گوش) نمی برند مگر در چیزی که بهره ی ظاهری زندگی دنیا باشد. همچون فرموده خداوند که می فرماید: «مثل و نمونه کافران مانند کسی است که فریاد می زند و چیزی از آنرا نمی شنود مگر صدایی بدون درک حقیقت آن.» یعنی نمونه ی آنها مانند کسی

است که وقتی آنها رابه ایمان دعوت می کنند، مانند چهار پایانی هستند که وقتی چوپانشان آنها را صدا می زند، جُز صدایش چیزی را نمی شنوند و آنچه را که می گوید درک نمی کنند. به همین دلیل به آنها گفته می شود «بلکه آنها از چهارپایان گمراه ترند» یعنی از حیوانات؛ زیرا بر خلاف ایشان (کفار)، آن حیوانات گاهی جواب چوپان خود را می دهند اگرچه کلامش را در نکنند؛ و نیز به خاطر اینکه آن حیوانات، آنچه را که بطور غریزی برای آنها خلق شده است انجام می دهند. بر خلاف فرد کافر که هرچند فقط برای عبادت خداوند و توحید او خلق شده است، پس (بالعکس) به خدا کفر و شرک ورزیده است."

خداوند می فرماید: ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ . وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْيَ وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ﴾ [یونس: ۴۲-۴۳] ترجمه: «کسانی از آنها به تو گوش فرا می دهند. اما آیا تو می توانی کسانی که کر هستند شنوا سازی همراه اینکه تعقل ندارند؟! و کسانی از آنها به تو نگاه می کنند. اما آیا تو می توانی کور را هدایت نمایی در حالی که آنها بصیرت ندارند؟!» ابن جریر در تفسیرش می فرماید: «يَقُولُ لِنَبِيِّهِ ﷺ، كَمَا أَنَّكَ لَا تَقْدِرُ أَنْ تَسْمَعَ يَا مُحَمَّدُ مِنْ سَلْبَتِهِ السَّمْعَ، فَكَذَلِكَ لَا تَقْدِرُ أَنْ تَفْهَمَ أَمْرِي وَنَهْيَ قَلْبًا سَلْبَتَهُ فَهَمَ ذَلِكَ، لِأَنِّي خَتَمْتُ عَلَيْهِ أَنَّهُ لَا يُؤْمِنُ» [جامع البيان: ۱۱/۱۱۹] ترجمه: "خداوند به پیامبرش می فرماید: ای محمد ﷺ! تونمی توانی کسی را شنوا سازی که من شنوایی او را گرفته ام. و همچنین نمی توانی امر و نهی من را به کسی بفهمانی که من فهم او را گرفته ام. زیرا من بر او مهر زده ام که او ایمان نمی آورد." پس این گفته صحیح نیست که فرد باید مورد خطاب و منظور و حقیقت امر را بفهمد و درک کند (که) آنگاه بر او اقامه ی حجت صورت گرفته است. زیرا قوم شعیب علیهم السلام به او گفتند: ﴿قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ﴾ [هود: ۹۱]

ترجمه: «گفتند ای شعیب! بسیاری از آنچه را که می گویی، مانمی فهمیم.»...پس علی رغم اینکه شعیب علیه السلام به زبان قومش آنها را خطاب می داد، آنه بسیاری از آنچه را که شعیب علیه السلام به آنها ابلاغ می کرد نمی فهمیدند و حقیقت آرا درک نمی کردند. بنابراین آن که گفته می شود باید فرد مخاطب، مورد بحث را بفهمد و آنرا درک کند و یا به آن قانع شود، شبهه ای باطل و بی اساس است!!!

امید است که برادران موحدم (وهم غلات تکفیری وهم أهل إرجاء) از این ترجمه خلاصه وار استفاده کنند.

«لَهْلَهْکَ مِنْ هَلَاکَ عَنْ مِیْنَهْ وَیَحِی مِنْ حِیْ عَنْ مِیْنَهْ»

* ما را از دعای خیر خود فراموش نکنید *
«فرزند اسلام»

✉ e_mail:islamboy911@gmail.com ✉

<http://maqdesi.wordpress.com>

وبلاک عقیده و جهاد

لینک کانال ما در تلگرام:



@alkhavarej2